

حیات اجتماعی امام رضا علیه السلام

ویژه نامه شهادت امام هشتم (ع) / دوران حیات و امامت امام هشتم اوج گیری گرایش مردم به اهل بیت و دوران گسترش پایگاههای مردمی این خاندان است.



ویژه نامه شهادت امام هشتم (ع) / دوران حیات و امامت امام هشتم اوج گیری گرایش مردم به اهل بیت و دوران گسترش پایگاههای مردمی این خاندان است.

چنان که می دانیم امام از پایگاه مردمی شایسته ای برخوردار بود و در همان شهر که مأمون با زور حکومت می کرد او مورد قبول و مراد همه مردم بود و بر دلها حکم می راند... نشانه ها و شواهد تاریخی ثابت می کند که (در این دوران) پایگاه مردمی مکتب علی علیه السلام از جهت علمی و اجتماعی تا حدی بسیار رشد کرده و گسترش یافته بود. در آن مرحله بود که امام علیه السلام مسئولیت رهبری را به عهده گرفت.

گرچه که در دوران امامت امام رضا علیه السلام دو مرحله فعالیت در سالهای خلافت هارون و سالهای خلافت مأمون را می توان از یکدیگر جدا کرد و برای هر یک از این دو مرحله ویژگیهایی متمایز از دیگری یافت، اما اگر به ویژگی عمومی این دوران بنگریم، خواهیم دید هنگامی که نوبت به امام هشتم علیه السلام می رسد...

دوران، دوران گسترش و رواج و وضع خوب ائمه است و شیعه در همه جا گسترده اند و امکانات بسیار زیاد است که منتهی می شود به مسأله ولایتعهدی. البته در دوران هارون، امام هشتم در نهایت تقیه زندگی می کردند. یعنی کوشش و تلاش را داشتند، حرکت را داشتند، تماس را داشتند، منتهی با پوشش کامل... مثلاً دعبل خزاعی که درباره امام هشتم در دوران ولایتعهدی آن طور حرف می زند دفعتاً از زیر سنگ بیرون نیامده بود. جامعه ای که دعبل خزاعی می پرورد یا ابراهیم بن عباس را که جزو مداحان علی بن موسی الرضاست، یا دیگران و دیگران را، این جامعه بایستی در فرهنگ ارادت به خاندان پیغمبر سابقه داشته باشد. چنین نیست که دفعتاً و بدون سابقه قبلی در مدینه و در خراسان و در ری و در مناطق گوناگون ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام را جشن بگیرند.

اما قبلاً چنین سابقه ای نداشته باشد. آنچه در دوران علی بن موسی الرضا علیه السلام یعنی ولایتعهدی پیش آمد نشان دهنده این است که وضع علاقه مردم و جوشش محبتهای آنان نسبت به اهل بیت در دوران امام رضا علیه السلام خیلی بالا بوده است. به هر حال بعد هم که اختلاف امین و مأمون پیش آمد و جنگ و جدال بین خراسان و بغداد، پنج سال طول کشید همه اینها موجب شد که علی بن موسی الرضا علیه السلام بتوانند کار وسیعی بکنند که اوج آن به مسأله ولایتعهدی منتهی شد.

حقیقت آن است که در این دوران، بدی اوضاع میان امین و مأمون به امام کمک کرد تا بار سنگین رسالت خویش را بر دوش کشد، بر تلاشهای خود بیفزاید، و فعالیتهای خود را دوچندان کند، چه در این زمان زمینه آن فراهم گشت که شیعیان با او تماس گیرند و از رهنمودهای او بهره جویند، و همین امر در کنار برخوردار بودن امام از ویژگیهای منحصر به فرد و رفتار آرمانی که در پیش گرفته بود سرانجام به تحکیم پایگاه و گسترش نفوذ امام در سرزمینهای مختلف حکومت اسلامی انجامید. او خود یک بار زمانی که درباره ولایتعهدی سخن می گوید، به مأمون چنین اظهار می دارد: این مسأله که بدان وارد شده ام هیچ چیز بر آن نعمتی که داشته ام نیفزوده است. من پیش از این در مدینه بودم و از همان جا نامه ها و فرمانهایم در شرق و غرب اجرا می شد و گاه نیز بر الاغ خود می نشستم و از کوچه های مدینه می گذشتم، در حالی که در این شهر عزیزتر از من کسی نبود.

در این جا بسنده است سخن ابن مونسدشمن امامرا بیاوریم که به مأمون می گوید: ای امیرمؤمنان، این که اکنون در کنار توست بتی است که به جای خدا پرستش می شود.

در چنین شرایطی و پس از آن که حضرت رضا علیه السلام بعد از پدر مسئولیت رهبری و امامت را به عهده گرفت در جهان اسلام به سیر و گشت پرداخت و نخستین مسافرت را از مدینه به بصره آغاز فرمود، تا بتواند به طور مستقیم با پایگاههای مردمی خود دیدار کند و درباره همه کارها به گفتگو بپردازد. عادت او چنین بود که پیش از آن که به منطقه ای حرکت کند، نماینده ای به آن دیار گسیل می داشت تا مردم را از ورود خویش آگاه کند تا وقتی وارد شهر می شود مردم آماده استقبال و دیدار او باشند. سپس با گروههای بسیار بزرگ مردم اجتماع برپا می کرد و درباره امامت و رهبری خود با آنان گفتگو می فرمود. آنگاه از آنان می خواست تا از او پرسش کنند تا پاسخ آنان را در زمینه های گوناگون معارف اسلامی بدهد. سپس می خواست که با دانشمندان علم کلام و اهل بحث و سخنگویان، همچنین با دانشمندان غیرمسلمان ملاقات کند تا در همه باب مناقشه به عمل آورند و با او به بحث و مناظره پردازند.

پدران حضرت رضا علیه السلام به همه این فعالیتهای آشکار مبادرت نمی کردند. آنان شخصاً به مسافرت نمی رفتند تا بتوانند مستقیم و آشکار با پایگاههای مردمی خود تماس حاصل کنند. اما در دوران امام رضا علیه السلام این مسأله امری طبیعی بود، چرا که پایگاههای مردمی بسیار شده و نفوذ مکتب امام علی علیه السلام از نظر روحی و فکری و اجتماعی در دل مسلمانان که با امام آگاهانه همیاری می کردند افزایش یافته بود...

پس از آن که امام مسئولیت امامت را به عهده گرفت همه توانایی خود را در آن دوره، در توسعه دادن پایگاههای مردمی خود صرف کرد اما رشد و گسترش آن پایگاهها و همدلی آنان با کار امام به این معنی نبود که او زمام کارها را به دست گرفته باشد. با وجود همه آن پیشرفتهای و افزایش پایگاههای مردمی، امام بخوبی می دانست و اوضاع و احوال اجتماعی نشان می داد که جنبش امام علیه السلام در حدی نیست که حکومت را در دست گیرد، زیرا با پایگاههای گسترده ای که حضرت داشت، گرچه از او حمایت و پشتیبانی می کردند، اما نظیر این پایگاهها به این درد نمی خورد که پایه حکومت امام علیه السلام گردد. چه، پیوند آن با امام پیوند فکری پیچیده و عمومی بود و از قهرمانی عاطفی ناشی داشت.

این همان احساسهای آتشین بود که روزگاری پایه و اساسی بود که بنی عباس بر آن تکیه کردند و برای رسیدن به حکومت بر امواج آن عواطف سوار شدند. اما طبیعت آن پایگاهها و مانندهای آن به درد آن نمی خورد که راه را برای حکومت او و در دست گرفتن قدرت سیاسیش هموار سازد.

از این روی می بینیم که بیشتر قیامهایی که مسلمانان و پیروان با اخلاص، با نظریه امام علی علیه السلام برپا کردند، در تناقضها و اختلافهای داخلی نابود می شد و یا غالباً انشعاب می کردند و از یکدیگر جدا می شدند و احیاناً با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند. علت این امر بسی ساده بود. با این توضیح که همه پایگاهها از نظریه امامان آگاه نبودند و اوضاع اجتماعی و موضوعی را درک نمی کردند.

بلکه قیامهایشان غالباً عاطفی و آتشین بود، نه آگاهانه و نضج یافته. پس طبیعتاً عواطف و احساسها نمی توانست بنای حقیقی اسلام قرار گیرد؛ چه، بنای حقیقی براساس آگاهی کامل از هدف استوار است.

امام رضا علیه السلام در این مرحله خود را آماده آن می کرد تا مهار حکومت را به دست گیرد، اما با شکلی که او خود مطرح کرده بود و خود می خواست نه در شکلی که مأمون اراده می کرد و در آن شکل ولایتعهدی را به او عرضه داشت و او آن را رد کرد و نخواست. این تصویری است از دوران امام که می تواند در تفسیر دو رخداد مهم یعنی مسأله ولایتعهدی و نیز مسأله پیشنهاد خلافت به امام از سوی مأمون ما را راهگشا باشد. به تعبیری دیگر، می توان گفت تنشهای موجود در آن زمان هنوز باقیمانده هایی از طوفانی بود که از چند دهه قبل علیه حکومت اموی و از سوی دو خاندان مهم علوی و عباسی برپا شده بود. در میان چنین طوفانی بود که قدرت طلبان خاندان عباسی بر اسبهای لجام گسیخته خود می نشستند و هرگونه که می خواستند به سوی هدف خود با این دیدگاه که هدف وسیله را توجیه می کند می راندند و گاه هم در این هیاهو و در غیاب دیده های مردم خنجری هم از پشت به خاندان علوی می زدند و پس از آن میوه ای را که در دست مجروح این خاندان بود، به زور و به چنگال نیزه نیرنگ درمی ربودند.

خاندان عباسی از سویی از نام آل محمد سوءاستفاده می کرد، چندان که گاه به خاطر نزدیکی طرز کار یا تبلیغاتشان با آل علی، در مناطق دور از حجاز این گونه وانمود می کردند که همان خط آل علی هستند. حتی لباس سیاه بر تن می کردند و می گفتند: این پوشش سیاه لباس ماتم شهیدان کربلا و زید و یحیی است، و عده ای حتی از سرانشان، خیال می کردند که دارند برای آل علی کار می کنند.

از سویی دیگر نیز همین خلفای خاندان عباسی از همان روزهای نخست سلطه خود کاملاً میزان نفوذ علویان را می دانستند و از آن بیم داشتند. سختگیریایی که از همان دوران آغازین حکومت عباسی علیه بنی الحسن به عمل آمد، گواهی بر این ترس و وحشت عباسیان از اهل بیت و علاقه مردم به آنان است. گواهی دیگر آن که آورده اند: منصور هنگامی که به جنگ با محمد بن عبدالله و برادرش ابراهیم از علویان مشغول بود شبها را نمی خوابید، حتی در همین زمان دو کنیز برای او آوردند که آنها را رد کرد و گفت: امروز روز زنان نیست و مرا با آنان کاری نه، تا آن زمان که بدانم سر ابراهیم از آن من و یا سر من از آن ابراهیم می شود. او در همین جنگها پنجاه روز جامه از تن نکند و از فزونی اندوه نمی توانست درست سخن خود را پی گیرد.

این نگرانی در دوران پس از منصور نیز ادامه یافت و نگرانی مهدی و هارون عباسی بیش از منصور بود، چندان که در همین دوران امام کاظم علیه السلام آن زندانهای سخت خود را گذراند. پس از این دو، نوبت به مأمون رسید. در دوران مأمون مسأله دشوارتر و بزرگتر و مشکل آفرین تر بود. چه، شورشها و فتنه های فراوانی سرتاسر ولایتها و شهرهای بزرگ اسلامی را دربرگرفته بود تا جایی که مأمون نمی دانست چگونه آغاز کند و چه سان به حل مسأله بپردازد. او می دید و از این رنج می برد که سرنوشتش و سرنوشت خلافتش در معرض تندبادهایی قرار گرفته که از هر سو بر آن می تازد.

مأمون در کنار این ترس و نگرانی از هوشی سرشار، فهمی قوی، درایتی بی سابقه، شجاعتی کم نظیر و جدّیتی راهگشا بهره مند بود و اینها همه در کنار هم، او را بدان رهنمون گشت که ابتکاری تازه بر روی صحنه آورد و امام هشتم را با تجربه ای بزرگ رویاروی سازد و مسأله ولایتعهدی را پیش آورد، هر چند در این زمینه نیز، تدبیر امام علیه السلام او را ناکام ساخت.

به نقل از واحد مرکزی خبر